



یادداشت سردبیر

هوایی تازه در میانه زمانه آتش و خون

اگر بپذیریم که اندیشه‌های بشری محصول زمانه خود هستند، اکنون که به عقب می‌نگرم، بایستی بگویم زمانه‌ای که در آن سرزمین ما، ایران زمین، و فرهنگ ناب ملی‌اش را سرانجام درگیر دو جنگ خونین کرد، همان زمانه‌ای است که بایستی بذر «روان-باستان‌شناسی ادبی» را در خود پرورش می‌داد. همانطور که روانکاوی هم در ابتدای قرن بیستم، در زمانه‌ای به وجود آمد که تمام جلوه‌گری‌های روح مورد انکار قرار گرفته بود، و اروپا می‌رفت که در آتش جنگ‌های جهانی بسوزد. برای باستان‌شناسی ادبی هم، چه زمانی بهتر و مهم‌تر برای بازگشتن به ریشه‌ها و حکمت‌ها و معادن و گنج‌های ادبی، جز زمانی که این سرزمین، و این فرهنگ، چنین دستخوش دشمنان خارجی و داخلی شده است، و زمان وجود روشنفکرانی که با صراحت بسیار، منکر میوه‌های این فرهنگند، و حتی در مقام مثال، بانگ برمی‌دارند که «فلسفه، یعنی فلسفه یونان!» (مراد فرهادپور)، تو گویی هیچکدام از آثار جاودانه و حکمی این فرهنگ، از کتب پهلوی چون مینوی خرد، تا صدها جلد آثار ابن‌سینا، شهاب‌الدین سهروردی و صدرالدین شیرازی، که بررسی و کندوکاو در هرکدام از آنها تلاشی مادام‌العمر را می‌طلبد، هرگز وجود نداشته و ندارند. اگر بخواهم صرفاً از یکی از تجربه‌های خود بگویم، برای من با سالها تجربه کار عملی و نظری روانکاوی، مواجهه با متن «رساله نفس» ابن‌سینا مهمترین و تکان‌دهنده‌ترین مواجهه‌ای بوده که با یک متن که به روح آدمی می‌پردازد، برایم اتفاق افتاده است. مهمترین و تکان‌دهنده‌ترین!

این فصلنامه که صدور مجوز آن با تلاشهای دکتر جلیل اعتماد ممکن شد، می‌کوشد که در شماره اول به بنیان‌های رشته «روان-باستان‌شناسی ادبی» بپردازد. برای این منظور، دکتر اعتماد سلسله مقالاتی را آماده کرده است تا گام به گام به بنیانهای نظری و روش‌شناختی این رشته نوظهور علمی بپردازد. در مقاله اول از این سلسله مقالات، وی کوشیده است تا نسبت روان-باستان‌شناسی ادبی را با روانکاوی فروید و لکان روشن کند، و از جمله، به این پرسش مهم پاسخ دهد که آیا این رشته از دانش، همان کاربرد روانکاوی فرویدی-لکانی در ادبیات است، یا چیزی بیش از اینهاست؟

فروید و لکان هر دو بر این باور بودند که ادبیات، معلم روانکاویست (و نه برعکس). منتهی فروید در عمل از این گفته خود عدول کرد، و به عنوان مثال در بررسی هملت شکسپیر و برادران کارامازوف داستایوسکی، سعی کرد به تبیین آثار این دو نویسنده بر اساس وقایع زندگی شان بپردازد، و به این ترتیب، عملاً نه تنها ادبیات را از جایگاه معلمی‌اش پایین آورد، بلکه آن را تا سطح روانکاوی، کاهش داد و در عمل روانکاوی را معلم ادبیات قرار داد. لکان سعی کرد از این اشتباه فروید حذر کند، و ادبیات و روانکاوی را تنها در کنار یکدیگر قرار دهد، و از برخورد آن دو، بسان تصادم دو سنگ چخماق، جرقه و روشنی ایجاد کند. باستان‌شناسی ادبی در ابتدای کار از رویکرد لکان، بهره گرفت، اما اقیانوس ادب فارسی آن را به مسیرهایی هدایت کرد که در ابتدا، حتی خوابش را هم نمی‌دید. در نتیجه این دانش در ادامه حرکت خود بسیار از گستره ساحل روانکاوی فرویدی-لکانی فاصله گرفت، و در سواحل جدید حتی به مسائلی رسید که در نقطه مقابل دیدگاه‌های محدودتر روانکاویست. برای روانکاوی، تن آدمی آخرین ساحلی است که می‌توان به آن رسید، در حالی در باستان‌شناسی ادبی، بر مبنای آثار ابن‌سینا و فرهنگ عمیق ایرانی، تن تنها نوعی لباس است که فرآیند متامورفوز در آن متوقف نمی‌شود.

اما اینها نکاتی است که در طی مقاله ای در شماره دوم این فصلنامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت. بنابراین بحث در مورد تمایز روان-باستان‌شناسی ادبی از روانکاوی فروید-لکان، ادامه دارد و به همینجا هم محدود نمی شود. در مقاله دوم، من کوشیده‌ام تصویری روشن از مسیری که به کشف این رشته انجامید ارائه کنم. در این راه، سعی کردم تعریفی جامع از این رشته ارائه کنم و نشان بدهم که چطور سه‌گانه نوظهور «جرس» (جنون - رویا - سرایش)، ساختار جدیدی از نفس آدمی به دست می‌دهد که روی سیالیت آن تکیه دارد، و سه‌گانه‌ای است که بالاخص به متامورفوز یا دگردیسی در روان آدمی می‌پردازد. همان متامورفوزی که در بطن ادبیات و فرهنگ ما تنیده شده، و زمانی عبور از هفت شهر عشق نامیده شده، و زمان دیگر تخمیر طینت آدمی نام گرفته است:

بر در می‌خانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندلر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند

متامورفوزی که از تن آدمی بسیار فراتر می‌رود. از یاد نبریم که در روانکاوی غربی، تن و ژوئی‌سانس‌هایش آخرین دیوار جستجو است که از آن فراتر نمی‌توان رفت. آن وقت ما هشت قرن پیش در سخن مولانا چنین ابیاتی را داریم:

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

در حالی که فرارفتن از تن، برای فرهنگ غربی، بلاموضوع است!

از آنجا که زمانه امروز، زمانه‌ای است که به تبعیت فرهنگ غربی، «کاربرد» دانش‌ها بسیار مورد توجه است (تو‌گویی علمی که کاربردی نداشته باشد از درجه اعتبار ساقط است!)، و کسی دانش را برای خود دانش هدف قرار نمی‌دهد، در مقاله سوم کوشیده‌ام نشان بدهم تقسیم‌بندی سخن به انواع پوششی، کوششی و جوششی (آن طور که در باستان‌شناسی ادبی مورد توجه است)، چطور از یک سو، راه‌گزینی برای دوری از سخنان توخالی و فریبنده مطرح می‌کند، و از سوی دیگر، توجه را به سخنان جوششی بزرگان فرهنگ (که موضوع سرایش در باستان‌شناسی ادبی است) معطوف می‌کند.

در سخن آقای زمانی منفرد، از سوی کسی که خود دهه‌ها تجربه کار عملی و نظری در حوزه روان‌شناسی دارد، و با این حوزه و شکاف‌هایش به خوبی آشناسیت، نقدی را بر روان‌شناسی امروز شاهدهیم که به طور غیرمستقیم، به این نکته اشاره دارد که روان‌شناسی، در فرهنگی به گستردگی و عمق فرهنگ ایرانی، نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از ادبیات و منابع فرهنگی ما تصور کند، و اگر احساس بی‌نیازی داشته باشد، به کژراهه‌هایی می‌افتد که امروزه متأسفانه در جامعه شاهد آن هستیم: کژراهه نگاه به گستره روان انسانی از دریچه تنگ سود و زیان، که فرزندی ناخلف دارد به نام روانشناسی زرد، که با روشهای کلاهبرداری از روح و روان و بهره‌کشی و انقیاد روانی یکیست. بخاطر همین است که نام روانکاوی در این سرزمین با فعالیت‌های فرقه‌ای به نحو غریبی عجین می‌شود و ضایعات بسیاری به بار می‌آورد.

این شماره را به شاگردان مدرسه لکانی، از تهران تا شهرستان‌های شمالی و غربی و جنوبی (بالاخص شهرستان‌های شیراز و جم)، آنان که در طی سال‌ها با پرسش‌ها و کوشندگی‌هایشان، مسیر باستان‌شناسی ادبی را هموار کردند، تقدیم می‌کنم. با آرزوی کسب جایگاه شایسته و بایسته فرهنگ ملی ایران در فرهنگ بشری

فرزام پروا